

واژه های غریب سوره مبارکه قلم

فاطمه حضرتی

رقیه حضرتی¹

چکیده:

مقاله ی حاضر بیانگر توضیح مفردات سوره (قلم) بر اساس منابع لغوی معتبر و تفاسیر قابل اعتنا به ویژه در بخش مفاهیم و اشباه و نظائر است. در این مختصر جمعا 10 واژه از کلمات سوره مبارکه قلم مورد بحث و بررسی قرار گرفته و کلمات کلیدی از جهت (لغت) و (ساختار) به درستی شناسایی شده اند. و این نگاشته به صورت توصیفی تحلیلی و به صورت کتاب خانه ای جمع آوری شده است.

کلیدواژه: مفردات قلم، لغت، ساختار

۱- رقیه حضرتی دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده ی علوم قرآنی مراغه، گرایش ادبی،
۲- فاطمه حضرتی دانشجوی کارشناسی رشته آموزش کودکان ویژه دانشگاه فرهنگیان تبریز

مقدمه:

قرآن به عنوان آخرین وحی نامه خداوندی و اساسی ترین سند اسلام از دیر باز کانون توجه و اهتمام اندیشه و ران مسلمان و غیر مسلمان بوده است. ائمه بزرگوار مانیز همواره پیروان خود را به قرآن و تدبیر در آن سوق می دادند. علامه طباطبایی در کتاب «قرآن در اسلام» می فرماید امامان ما اولین معلمان شیوه فهم و تدبیر در قرآن بوده اند و همیشه و همه جا بر شیوه تفسیر قرآن با قرآن تاکید داشتند.

قرآن خود را به عنوان هدایت، نور، تذکره، تبیان و شفامعرفی می کند، بدیهی است آنگاه برای ما شفا، هدایت، نور و تذکره، تبیان خواهد بود، که در آن نیک بیندیشیم و گرنه به صرف خواندن آن سودی چندان نصیب ما نخواهد شد که: «لاخیر فی قرآن لا تدبر فیها». «خواندنی که در آن ژرف اندیشی نباشد سودی نخواهد داشت.» البته باید توجه داشت که فهم قرآن نیز در افراد دارای مراتب و درجاتی است در حدیثی که به طرق مختلف از ائمه (ع) نقل شده چنین آمده است: «قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللُّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللُّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» «امام حسین (ع) فرموده اند: «قرآن بر چهار پایه استوار است: 1- بر عبارت (معنای ظاهری الفاظ قرآن) 2- بر اشارات 3- بر لطایف 4- بر حقایق. عبارات آن برای همگان اشارت آن برای ویژگان، و لطایف آن برای اولیاء و حقایق آن مخصوص انبیاست.»

فهم معنای ظاهری قرآن همانند هر کلام عربی دیگری، نیازمند شناختی کامل از لغات عربی است از این روی می باید هر چه بیشتر کلام الهی را بیاموزیم. ائمه بزرگوار ما نیز به یادگیری این زبان تاکید ویژه ای داشته اند. در آموزه های ما آمده است که: «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ»: «زبان عربی را بیاموزید به درستی که آن کلامی است که خداوند به وسیله آن با مخلوقش سخن گفته است.» در این میان فهم مفردات آیات نقش بسزایی در فهم دقیق آیات دارند آنجا که توجه نکردن به ساختار و ریشه مفردات آیات باعث اشتباه در ترجمه و حتی تفسیر قرآن می شود. این نوشتار گامی کوچک در همین راستاست. که در آن سعی شده پاره ای از مفردات سوره قلم مورد بررسی قرار گیرد. در این نوشتار ابتدا معنای لغوی و سپس ساختار الفاظ و مفهوم آن از منابع اصلی لغوی و ادبی مورد بررسی قرار گرفته و بعضاً به مواردی از ترجمه آیات نیز اشاره شده است. و این نگاشته به صورت توصیفی تحلیلی و به صورت کتاب خانه ای جمع آوری شده است.

پیشینه ی تحقیق:

مسأله ی واژه شناسی قرآن کریم یکی از مسائل مهم در دین اسلام به شمار می رود. و کتاب هایی که در زمینه ی مفردات قرآن کریم نگاشته شده معجم مقاییس اللغة از ابن فارس و فرهنگ واژگان قرآن از علی اکبر رستگار و..... است. در این نگاشته سعی بر این است که مفردات سوره مبارکه قلم به شیوه های کامل بیان شود و با مراجعه به قرآن کریم، تفاسیر و کتب های مرتبط با موضوع مفردات قرآن و آن رابه صورت کامل بشناسیم.

توضیح خلاصه درباره سوره قلم:

سوره قلم یا نون و القلم شصت و هشتمین سوره و از سورهای مکی قرآن که در جزء ۲۹ جای گرفته است. این سوره به این دلیل قلم نامیده شده که خداوند در آیه اول آن به قلم سوگند یاد کرده است. محتوای سوره قلم، دلداری پیامبر (ص) در مقابل تهمت های مشرکان و دعوت به صبر و نهي او از پیروی مشرکان و یادآوری عذاب مشرکان در روز قیامت است. از آیات مشهور این سوره، آیه «و ان یکاد» و آیه

خُلُق عظیم است که پیامبر(ص) را دارای اخلاقی والا معرفی میکند. در روایات آمده است هر کس سوره قلم را در نماز واجب یا مستحب بخواند، از فقر و فشار قبر در امان خواهد بود

1-صریم:

درختی که میوه اش را چیده باشند - شب بسیار تاریک - ریگزارِ بریده از ریگزارِ دیگر که در آن چیزی نمیروید ، و هیچ فایده‌هایی ندارد.(فرهنگ واژگان قرآن، علی اکبر رستگار)

در اصل به معنای «قطع» (بریدن) است (معجم المقاییس اللغة، ج3، ص344). ماده صرم به معنای جدایی یاقطع نیز است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج6، ص235)

صریم (از ماده (صرم) به معنی (قطع) است و در اینجا به معنی (شب ظلمانی)، یا (درخت بدون میوه) یا (خاکستر سیاه) است: زیرا شب با فرا رسیدن روز قطع می شود همانگونه که روز با فرارسیدن شب، و لذا گاهی به شب و روز (صریمان) می گویند، به هر حال منظور این است که آنچنان این بالای آسمانی که ظاهراً صاعقه عظیمی بوده است در این باغستان فرود آمد که تمام آن را یکجا آتش زد، و چیزی جز مثنی زغال و خاکستر سیاه از آن باقی نماند، و صاعقه ها هرگاه به چیزی بزنند همین گونه خواهد بود.

به هر حال صاحبان باغ به گمان اینکه درختهای پربارشان آماده برای چیدن میوه است (در آغاز صبح یکدیگر را صدا زدند) (فتنادوا مصبحین).

و گفتند: (به سوی کشتزار و باغستان خود حرکت کنید، اگر می خواهید میوه های خود را بچینید!) (ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین) (تفسیر المیزان، مکارم شیرازی)

الف. یعنی همچون شب؛ و از این جهت به شب و روز «صریم» گویند که همدیگر را قطع می کنند. (ابن عباس، به نقل مجمع البیان، ج10، ص506) یعنی چون باغ سوخت و ذغال شد همانند شب سیاه شد.

ب. به معنای این است که «میوه‌هایش چیده شده» یعنی باغشان به وضعی درآمد که همچون باغی شده که میوه‌هایش را چیده باشند و دیگر میوه‌ای نداشته باشد. (جبائی، به نقل مجمع البیان، ج10، ص506)

ج. به معنای چیزی است که «خیر و خوبی از آن قطع شده باشد» و دیگر نفعی در آن نباشد. (حسن، به نقل مجمع البیان، ج10، ص506)

د. «صریم» به معنای «تل ریگی است که از ریگزار جدا شده باشد» (مورج، به نقل مجمع البیان، ج10، ص506) و به منطقه ریگزاری در یمن گفته می شود که گیاهی در آن نمی‌روید (ابن عباس، به نقل البحر المحیط، ج10، ص242)

ه. در اصطلاح قبیله خزیمه، «صریم» به معنای «خاکستر سیاه» است، یعنی باغشان همچون خاکستر سیاه - که دیگر چیزی در آن نمی‌روید - تبدیل شد. (ابن عباس، به نقل مجمع البیان، ج10، ص506؛ البحر المحیط، ج10، ص242) و ...

«فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ»

ثروتی که محرومان از آن بهره‌مند نشوند، نبودنش بهتر است. (تفسیر نور، ج10، ص181)

در اصل به معنای «قطع» (بریدن) است (معجم المقاییس اللغة، ج3، ص344). ماده صرم به معنای جدایی یا قطع نیز است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج6، ص235)

«صارم» (صارمین، قلم/22) اسم فاعل از این ماده است به معنای کسی که این قطع کردن را انجام می دهد.

در مورد «صریم» (فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ؛ قلم/20) دو نظر گفته شده است. برخی گفته منظور «الأشجار الصَّرِيمَة» است یعنی صبح که شد آنها دیدند درختان باغ، همانند درختانی است که میوه‌اند «چیده هایش چیده شده» است و تحلیل دیگر این است که «صریم» به معنای «شب» است یعنی آنها دیدند درختان سوخته شده و همانند شبی تار، سیاه شده است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص484) و درباره معنای دوم (که بسیاری از اهل لغت و مفسران، این معنا را در مورد این آیه برگزیده توضیح داده شده است. «صریم» اسمی است که هم به «صبح» و هم به «شب» گفته می شود چون هریک از اینها و دیگری را از بین می برد. (معجم المقاییس اللغة، ج3، ص345)

از این ماده همین سه کلمه (صارمین، لَيَصْرُمُنَّهَا، صریم) در قرآن کریم آمده است.

«صرم» به معنای قطع و چیدن میوه است و مراد از «صریم» برچیده شدن و قطع تمام درختان با قهر الهی است. قهر الهی مخصوص آخرت نیست بلکه گاهی در دنیا و بسیار سریع واقع می شود..
قَطَافٌ

عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ (تفسیر نور، محسن قرآنی، 1383 ش))... فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ

حکایت باغ و صاحبانش:

سعید بن جبیر گفته است که این باغ، باغی بوده در روستایی به نام «صروان» در فاصله دوازده میلی از «صنعا» یمن که از آن پیرمردی بوده که همواره به اندازه کفایت خود و خانواده‌اش برمیداشت و بقیه را صدقه میداد؛ وقتی که از دنیا رفت فرزندان گفتند ما خانواده داریم و سزاوار نیست کار پدرمان را ادامه دهیم و تصمیم گرفتند دیگر چیزی به نیازمندان ندهند و عاقبتشان آن شد که در قرآن کریم آمده است. (مجمع البیان، ج10، ص505)

شان نزول:

گفته اند که این آیات در مورد قحطی ای است که به مردم مکه رسید و دلیلش هم این بود که پیامبر (ص) آنها را نفرین کرد و فرمود: خدایا بر [قبیله] «مُضَر» سخت بگیر و بر آنان قحطیای همچون قحطی دوران حضرت یوسف نازل فرما. و خداوند آن ابتلاء را با ابتلای «صاحبان این باغ» مقایسه کرده است. (المیزان، مکارم شیرازی، ج19، ص373)

2-عتل:

ماده «عتل» در اصل بر شدت و غلظت و خشونت دلالت دارد که خالی از هرگونه نرمش و عطوفت باشد (معجم المقاییس اللغة، ج4، ص223؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج8، ص28) چنانکه «فَاعْتَلَوْهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ» (دخان/47) را به معنای با شدت و خشونت در جهنم انداختن دانسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن، ص546)

عتل: کشیدن با قهر. فَأَعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ دخان/ 47، عتل (به ضم اول و دوم) و تشدید لام: آدم بد خلق و خشن در نهایت گوید: «الشديد الجافي و اللفظ الغليظ». (تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، ج 11، ص 277-278)

«عُتِّلَ» دلالت بر شدت مبالغه دارد و به معنای شخص غلیظ‌القلب زورگوی خشک و خشن (الرجل الغليظ المتعنف الجافي) می‌باشد. (التحقیق، ج 8، ص 28) برخی «عُتِّلَ» را به معنای فرد پرخوری که دیگران را [ار نعمات الهی] باز می‌دارد و با خشونت همه چیز را به سوی خود می‌کشد دانسته‌اند. (مفردات ألفاظ القرآن، ص 546)

«عتل»: عتل به کسی می‌گویند که بسیار غذا می‌خورد، و همه چیز را به سوی خود می‌کشد، و دیگران را از آن باز می‌دارد. [راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص 546، چاپ اول، 1412ق.] البته در تفسیری از امام صادق (ع) نقل شده است که مراد از «عتل» در این آیه به معنای فردی است که بسیار کفران نعمت می‌کند. (قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 2، ص 380، چاپ سوم، 1404ق)

عتل «درشتخوی» است و گستاخ، کسی که عبوس است.

از این ماده همین دو بار در قرآن کریم به کار رفته است.

از امام صادق ع درباره آیه «عُتِّلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ» سوال شد.

«عُتِّلَ» دلالت بر شدت مبالغه دارد و به معنای شخص خشک و خشن (الرجل الغليظ المتعنف الجافي) می‌باشد. (التحقیق، ج 8، ص 28) برخی «عُتِّلَ» را به معنای فرد پرخوری که دیگران را [ار نعمات الهی] باز می‌دارد و با خشونت همه چیز را به سوی خود می‌کشد دانسته‌اند. (مفردات ألفاظ القرآن، ص 546)

فرمودند: «عُتِّلَ» یعنی کسی که کفرورزی‌اش عظیم است؛ «زَنِيمٌ» کسی است که کفرش را بی‌مبالا و گستاخانه ابراز می‌دارد.

درباره معنای لغت «عُتِّلَ» بیان شد که به معنای کسی است که خشکی و خشونت و سنگدلی داشته باشد (نکات ترجمه). اما اینکه مراد از آن در این آیه عُتِّلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ چیست، این دیدگاه‌ها مطرح شده است:

کسی که کفرورزی‌اش شدید و عظیم است. (یعنی بر کفرش خیلی مصر دارد (قوی فی کفره) (قتاده، مجمع البیان، ج 10، ص 501)

بسیار بد‌الخلق و تندخو. کسی که بشدت بر باطل اصرار می‌ورزد (الشديد الخصومة بالباطل) (فراء، معانی القرآن، ج 3، ص 173؛ کلبی، به نقل مجمع البیان، ج 10، ص 502)

شخص پرخوری که [نعمت‌های الهی را] از دیگران باز می‌داشته است (خلیل، به نقل مجمع البیان، ج 10، ص 502) و (حدیث 2)

کسی که با مردم به خشونت رفتار می‌کرده و آنها را به زندان یا شکنجه می‌کشانده است (به نقل مجمع البیان، ج 10، ص 502)

فاجر پست و فرومایه و بدخلق (قتاده، به نقل الدر المنثور، ج 6، ص 252)

بی‌آبروی پست و فرومایه (ابی‌امامه و حسن و ابی‌العالیه، به نقل الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۲)
کسی که با اینکه سالم است بسیار می‌خورد و می‌نوشد (پرخور و شکمو) (شهر بن حوشب، به نقل
الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۲)

شخص بسیار بد دهان و هتاک (ابن عباس، به نقل الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۲)

3- زَنِيم:

ماده «زَنِم» در اصل به معنای چیزی است که از خود اصالت و استقراری ندارد و وابسته و معلق به دیگری می‌باشد (معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۹؛ التحقيق، ج ۴، ص ۳۵۳) لذا به شخص حرامزاده و هرگونه فرد بی‌اصل و نسب و بی‌ریشه «زَنِيم» گویند؛ بویژه در مورد کسی که اصل و نسبش معلوم نیست و او را به گروهی نسبت می‌دهند. (معانی القرآن (فراء)، ج ۳، ص ۱۷۳؛ النهایة، ج ۲، ص ۳۱۶)

کسی که متهم در نسب است در مجمع نقل فرموده: «زَنِيم لیس يعرف من ابوه، بغی الامّ ذو حسب لَنِيم» آن را در آیه حرامزاده، لَنِيم معروف به لَنَامَت، آدم شرور و نانجیب گفته‌اند، ظاهراً منظور لَنِيم و شرور است. (تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، ج ۱۱، ص ۲۷۷-۲۷۸)

این ماده همین یکبار در قرآن کریم به کار رفته است.

«زَنِيم» به کسی گویند که اصل و نسب روشنی ندارد و به قومی نسبت داده نمی‌شود (زنزاده) و «زَنِيم» کسی است که در کفر خود حرص و ولع دارد. (تفسیر نور الثقلین، جلد ۱۰، ص ۱۷۶)

از امیرالمومنین ع روایت شده است: «زَنِيم» کسی است که اصل و نسبی ندارد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۲)

عن علي عليه السلام الزنيم هو الذي لا اصل له ولا تُطعُ كُلُّ ... زَنِيم ..» افراد حرامزاده و بی‌اصل و نسب نباید در پست‌های حکومتی - که دیگران باید از آنان اطاعت کنند - قرار گیرند. (اقتباس از تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۱۷۷) درباره کلمه «زَنِيم» بیان شد که در لغت به معنای کسی است که بی‌اصل و ریشه باشد و در کلامی از امیرالمومنین ع نیز به همین معنا اشاره شده اغلب مفسران آن را صریحاً به معنای «حرامزاده» و «ولدالزنا» دانسته‌اند؛ در عین حال برخی توضیحات دیگری درباره مراد از این کلمه داده‌اند: شخصی که او را با تکلف به قومی نسبت دهند در حالی که واقعا اصل و نسبش از آنان نیست، بویژه در جایی که چند نفر درباره اینکه این بچه حرامزاده، از آن کدامیک از آنهاست اختلاف داشته باشند. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۲)

کسی که به فرومایگی معروف و شناخته شده است، مانند گوسفندی که با «زنمه» شناخته می‌شود [برای علامت گذاشتن تکه‌ای از گوش او را شکاف می‌دهند و به حالت آویزان قرار می‌گیرد] (عکرمه، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۲)

کسی است که نماد بدی و شر است به طوری که تا از او یاد شود ذهن به یاد بدی او می‌افتاد مانند زنمه گوسفند (شعبی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۲)

شخص پست و فرومایه [= مستهجن] ای که به بدی معروف است (سعید بن جبیر، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۲)

شخص خشن بدقیافه‌ای که گویی «زنمه» زایدی در دستش دارد و علامت اوست. (مجاهد، الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۲)

شخص فاجر و فاسق (شهر بن حوشب، الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۲) کافری که براحتی از مومن باز شناخته می‌شود همان طور که گوسفندی که زنمه دارد از گوسفندی که چنین نیست باز شناخته می‌شود (عکرمه، الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۲)

کسی که به خاطر ولدالزنا بودنش مشهور است همانند گوسفندی که به خاطر زنمه‌اش شناخته شده است.

حرامزاده‌ای که پست و فرومایه است و خود را به این و آن منسوب می‌کند (ابن عباس، الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۲)

آدم شکاک و متزلزلی که به بدی معروف است (ابن عباس، الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۲)

شخص ظلوم [= بسیار ظالم] (ابن عباس، الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۲)

زنیم از ریشه «زنم» است که واژه «زنمه» نیز از همان ریشه می‌باشد. زنمه به قسمتی از گوش گوسفند می‌گویند که آویزان است، گویی جزء گوش نیست و تنها به آن آویزان است. و مراد از «زنیم» در این آیه، فردی است که اصل و نسب روشنی ندارد، و او را به قومی نسبت می‌دهند، در حالی که از آنها نیست؛ [المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۸۳] یعنی زنا زاده ای که منسوب به قومی است که در نسب واقعاً از آنها نیست. [طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۰۲، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش؛ فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، ج ۳۰، ص ۶۰۵، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق]

شعبی می‌گوید: «زنیم» کسی است که به بدی و شرارت شهرت داشته و هرگاه از شرّ و بدی یاد شود، مردم ناخودآگاه او را به یاد می‌آورند. [مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۰۲]

امام علی (ع) می‌فرماید: زنیم کسی است که ریشه و اصالت خانوادگی ندارد. [همان]

از رسول خدا (ص) در معنای «عتل زنیم» سؤال شد، فرمود: «سیری ناپذیر، بد خلق، پرخور، پرنوش و ستم‌گر است». [همان]

بیشتر مفسران معتقدند که این آیه در شأن ولید بن مغیره [همان] و یا احنس بن شریق [ابن عاشور، محمد بن طاهر، ج ۲۹، ص ۷۱، چاپ اول، بی تا] نازل شده است.

نیز گفته شده است که از عبارت «بعد ذلک» که در این آیه موجود است، برداشت می‌شود که دو ویژگی اخیر (عتل) و (زنیم) از سایر ردائلی که برای منافقان و مخالفان پیامبر (ص) برشمرده شده، بدتر است. [آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۳۱، چاپ اول، ۱۴۱۵ق]

و ظاهراً این جمله اشاره به آن دارد که شخص مورد نظر، آن قدر دارای صفات خبیث است که دیگر جا ندارد در امر حق از او اطاعت شود: «و لا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَّهین» و بر فرض هم که از آن خبائث صرف نظر شود، وی فردی تندخو، خشن و بی اصل و نسب است که اصلاً نباید در جوامع بشری به مانند او اعتنا شود، و باید از هر جامعه‌ای طرد شود، و افراد جامعه نه به سخن او گوش دهند و نه

در عملی پیرویش کنند. [طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص: ۳۷۲، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.]

اما از طرفی به نظر می رسد این صفات مقصود بالذات نباشند، بلکه در حقیقت کنایه هایی از صفاتی است که به اخلاق آدمی پیوستگی دارد. گواه این ادعا چیزی است که در خصوص ریشه کلمه و معنای آن در کتاب های لغت آمده است؛ لذا به نظر می رسد که این کلمه بسیاری از صفات شر و باطل را شامل می شود، و انسان در آن هنگام «عتل» است که انحراف او بسیار بزرگ بوده باشد و صفات بد یکدیگر را برای فرو فرستادن او به حضيض بدی و گناه کاری به مدد بخوانند، و همین امر است که سیاق قرآنی به آن اشاره کرده و «عتل» را از آخرین صفات خواننده و آشکار کرده است که پس از فراهم آمدن بسیاری از صفات بد در انسان پدید می آید: «بعد ذلک». [ر. ک: مدرسی، سید محمدتقی، تفسیر هدایت، ج ۱۶، ص ۲۲۴-۲۲۵، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.]

و کلمه (زنیم) به کسی گفته می شود که اصل و نسبی نداشته باشد. بعضی گفته اند به معنای کسی است که از زنا متولد شده، و خود را به قومی ملحق کرده باشد، و در واقع از آن قوم و دودمان نباشد. بعضی دیگر گفته اند: زنیم کسی است که به لئامت و پستی مشهور باشد. بعضی دیگر گفته اند: کسی است که در شرارت علامتی داشته باشد، که با آن شناخته شود، و چون در محفلی سخن از شرارت رود، او قبل از هر شروری دیگر به ذهن در آید، و این چند معنا همه به هم نزدیکند.

پس این نه صفت رذیله، اوصافی است که خدای تعالی بعضی از دشمنان دین را که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به اطاعت خود و مدهانه دعوت می کردند توصیف کرده، و در حقیقت جامع همه رذائل است.

(عتل بعد ذلک زنیم) - معنایش این است که شخص مورد نظر بعد از آن معایب و رذائلی که برایش ذکر کردیم عتل و زنیم هم نیز هست. بعضی از مفسرین گفته اند از تعبیر (بعد ذلک) فهمیده می شود که دو صفت اخیر از سایر رذائلی که برایشان شمرده بدتر است.

و ظاهراً در این جمله اشاره ای است به اینکه شخص مورد نظر آن قدر دارای صفات خبیث است که دیگر جا ندارد در امر حق از او اطاعت شود، و بر فرض هم که از آن خبائث صرف نظر شود، وی فردی تندخو و خشن و بی اصل و نسب است که اصلاً نباید در جوامع بشری به مثل او اعتنا شود، باید از هر جامعه ای طرد شود، و افراد جامعه نه به سخن او گوش دهند و نه در عملی پیرویش کنند. (مکارم شیرازی، تفسیر المیزان)

4-هماز:

هماز: همز: عیب جویی و دفع. «هماز»: بسیار عیبجو. (تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، ج 11، ص 277)

کلمه هماز صیغه مبالغه از ماده همز است، و این ماده به معنای عیبجویی و طعنه زنی است، پس هماز یعنی بسیار عیبجو و طعنهن. بسیار عیب جو و طعنه زن (صیغه مبالغه از ماده همز به معنی طعنه زدن بدون جهت و بسیار به دیگران و عیبجویی و خرده گیری هایی که در واقع عیب نیست. اصل در معنی این کلمه "شکستن" است) (فرهنگ واژگان قرآن، علی اکبر رستگار) و بعضی گفته اند: همز به معنای خصوص طعنه زدن با اشاره چشم است. بعضی دیگر گفته اند: به معنای غیبت کردن است. (مکارم شیرازی، تفسیر المیزان)

«هَمَّازٍ» از «همز» به معنای عیب‌جو و مرادف کلمه «عیاب» است. و «هَمَّازٍ، مَنَاعٍ، مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» از صفات کَفَّار است و هرگاه مسلمانی دارای این صفات شد به کَفَّار نزدیک شده است. (تفسیر نور، محسن قرائتی 1383ش)

هَمَّزَاتِ در فرهنگ واژگان قرآن وسوسه‌ها (کلمه همزه به معنای شدت دفع است، و حرف همزه، یکی از حروف الفبا را هم از این جهت همزه نامیده‌اند که چون از ته حلق ادا میشود و با فشار و شدت به خارج دفع می‌گردد، و همزه شیطان به معنای دفع او به سوی گناهان از راه گمراه کردن است. و در تفسیر قمی از امام عسکری (علیه‌السلام) نقل کرده که فرمود همزه شیطان آن وسوسه‌هایی است که در دلت می‌اندازد) (علی اکبر رستگار، فرهنگ واژگان قرآن)

و کلمه (هماز) صیغه مبالغه از ماده (همز) است، و این ماده به معنای عیب‌جویی و طعنه‌زنی است، پس هماز یعنی بسیار عیب‌جو و طعنه‌زن. و بعضی گفته‌اند: (همز) به معنای خصوص طعنه زدن با اشاره چشم است. ماده «همز» در اصل بر فشار دادن (عصاره گرفتن) دلالت دارد و دو کلمه «هَمَّاز» و «هَمَّزَة» (همزه/1) هر دو صیغه مبالغه‌اند به معنای کسی که بشدت در مقام عیب‌جویی و غیبت انسان‌ها برمی‌آید؛ گویی با این کارش دیگری را از پشت سر و به طور پنهانی تحت فشار قرار می‌دهد. (کتاب العین، ج4، ص17؛ معجم المقاییس اللغة، ج6، ص66؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص846)

بعضی دیگر گفته‌اند: به معنای غیبت کردن است. و جمله (مشاء) بنمید به معنای سعایت و دو به هم زنی است، و مشاء به معنای نقل‌کننده سخنان مردمی به سوی مردمی دیگر، به منظور ایجاد فساد و تیرگی آن دو است، و مناع خیر به معنای کسی است که منع خیرش بسیار باشد، یا از همه مردم منع خیر می‌کند، و یا نسبت به اهلش چنین است و نمی‌گذارد چیزی به آنان برسد. (مکارم شیرازی، تفسیر المیزان).

در زبان عربی چند کلمه وجود دارد که همگی دلالت بر انتقال معنا به صورت اشاره‌ای و غیرصریح دارد که که غیر از «رمز» بقیه موارد زیر با بار معنایی منفی همراه است:

«غمز» اشاره با چشم و ابرو به عیب افراد است؛ «لمز» نیز همانند غمز اشاره‌ای عیب‌جویانه و البته حضوری است ولو با کلام باشد؛ «همز» همانند لمز است اما در پشت سر و غیاب شخص است؛ [حرف «ل» که از حروف «جهر: آشکار» است دلالت بر شدت می‌کند ولی حرف «ه» که از حروف «همس: خفا و سستی» است دلالت بر رخوت و پنهانی بودن؛ لذا عیب‌جویی «لمز» شدیدتر از «همز» است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج11، ص282)

«طنز» اشاره کردن به مطلبی است که با نوعی استهزاء و مسخره کردن توأم باشد؛ و «رمز» هم به مطلق اشاره کردن و مطلبی را به صورت غیرصریح ابراز نمودن، گفته می‌شود (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج7، ص267) با این توضیح می‌توان فهمید که چرا برخی «هماز» و «همزه» را به معنای کسی که با غیبت کردن به جان مردم می‌افتد، دانسته‌اند. (ابن عباس، به نقل از مجمع البیان، ج10، ص501)

«همزات» (هَمَّزَاتِ الشَّيَاطِينِ؛ مومنون/97) که جمع «همزه» است به معنای وسوسه‌ای است که شیاطین در دلها می‌افکنند (أساس البلاغة، ص706) و برخی که معنای «تنقیص [= ناقص نمایاندن] و عیب‌جویی» را معنای اصلی ماده «همز» گرفته‌اند، «همزات» شیاطین را هم به معنای اقداماتی از شیاطین دانسته‌اند که به قصد ضرررسانی و عیب‌آفرینی و به نقص کشاندن انجام می‌شود. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج11، ص283) ماده «همز» تنها 3 بار در قرآن کریم به کار رفته است.

5-نمیم:

نمیم: نم. سخن چینی. نمیم و نیمه اسم و حاصل مصدر است. (سید علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج11، ص277)

مَثَاءِ بَنَمِيمٍ یعنی برای سخن چینی و نَمَامی، بسیار تکاپو می‌کند. مراد از «مَثَاءِ لَلْخَيْرِ» شاید بخل در مال باشد. چون قرآن درباره مال، کلمه خیر را به کار برده است. (تفسیر نور، محسن قرائتی، 1383 ش، چاپ یازدهم)

درباره ماده «نم» برخی گفته‌اند که این ماده دارای دو اصل و ریشه معنایی است: یکی به معنای اظهار و ابراز داشتن چیزی است و دیگری به معنای رنگی از رنگهاست (معجم المقاییس اللغة، ج5، ص359) چنانکه «نَمَّة» نوعی لکه‌های سفیدی در سیاهی (یا درخشندگی سفیدی در سیاهی) و بالعکس است و امروزه به نقاشی‌های مینیاتوری «مُنَمَّم» می‌گویند (فرهنگ ابجدی؛ و فرهنگ معاصر عربی فارسی). و برخی هم اصل آن را به معنای «همس» (حرکت خفیف و نامحسوس) دانسته‌اند و علت تسمیه خطوط متقارب [ونقاشی‌های ظریف] به «نمنمه» را این دانسته‌اند که دست نویسندگان بسیار آرام و خفیف حرکت کرده است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص825) در هر صورت «نمیم» یا «نمام» به شخصی گویند که بین این و آن سخن چینی و بدگویی می‌کند تا آنها را از هم متنفر سازد (مجمع البیان، ج10، ص498) و می‌کوشد فتنه و آشوبی ایجاد نماید (المصباح المنیر، ج2، ص626). حال، وجه تسمیه‌اش یا از این جهت که مطلبی را ابراز و اظهار می‌دارد (معجم المقاییس اللغة، ج5، ص359) که سزاوار بود مخفی بماند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج12، ص256) و یا از این جهت که با اقدامات مخفیانه خود دائماً رنگ عوض می‌کند و یا واقعیت را رنگ به رنگ می‌کند. از این ماده تنها همین یکبار در قرآن کریم به کار رفته است.

بدین ترتیب ترکیب «مَثَاءِ بَنَمِيمٍ» به معنای کسی است که برای سخن چینی و بدبین کردن افراد به همدیگر این سو و آن سو می‌رود.

از امام صادق ع روایت شده است:

حَدَّثَنَا أَبِي رَجَمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع قَالَ:

مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْئَهُ وَ هَدَمَ مَرْوَتَهُ لِيَسْفُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أْحْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ وَاوَايَتِهِ إِلَى وَاوَايَةِ الشَّيْطَانِ.

کسی که مطلبی را علیه مومنی نقل کند که بخواهد او را بد و زشت جلوه دهد و اعتبارش را از بین ببرد تا وی را از چشم مردم بیندازد خداوند او را از ولایت خود بیرون کرده تحت ولایت شیطان قرار می‌دهد.

(الأمالی (للسدوق)، ص486؛ المحاسن، ج1، ص103)

6-سنسمه:

سنسمه: و سم. علامت گذاشتن «سمه»: علامت. (تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، ج11، ص278) به زودی او را نشان دار خواهیم کرد (مصدر وسم و همچنین سمة به معنای علامتگذاری

است در عبارت "سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ" منظور این است که به زودی بر بینی پرباد و خرطوم مانندش داغ رسوایی و خواری می نهیم (علی اکبر رستگار، فرهنگ واژگان قرآن)

مصدر (وسم) و همچنین (سمه) به معنای علامت گذاری است، و کلمه (خرطوم) به معنای بینی است.

بعضی گفته اند: اطلاق خرطوم بر بینی آن شخص کافر، با اینکه خرطوم تنها بینی فیل و خوک است، در حقیقت نوعی توبیخ و ملامت است، و در این آیه تهدیدی است به آن شخص، به خاطر عداوت شدیدی که با خدا و رسول او و دینی که بر رسولش نازل کرده، می ورزیده است.

خداوند کیفر متکبران را به گونه‌ای می‌دهد که آثارش در بدنشان باقی می‌ماند. «سَنَسِمُهُ»

کیفر تحقیر کننده، تحقیر شدن است. «سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ» (تفسیر نور، محسن قرانتی، 1383 ش، چاپ یازدهم)

«سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ»

مقصود از داغ نهادن بر بینی چیست و چرا چنین تعبیری آمده است؟

الف. یعنی در قیامت چنان نشانی بر او بگذاریم که هر کس او را ببیند بفهمد او جهنمی است؛ و «بینی» را بدین جهت مطرح نموده که هر انسانی به صورتش شناخته می‌شود و بینی هم وسط صورت است و این علامت کاملاً مشخص و غیر قابل پوشاندن است. (مجمع‌البیان، ج 10، ص 503)

ب. چون دشمنی این شخصی که آیات از او بحث کرده در قبال پیامبر (ص) شدیدتر از سایرین بوده، آیه می‌خواهد بفرماید که در روز قیامت هم یک نشانی بر او می‌گذاریم که حتی در میان جهنمیان هم انگشت‌نما شود (زجاج، به نقل مجمع‌البیان، ج 10، ص 503)

ج. منظور ضربه‌ای است که در جنگ بدر بر بینی او [= ولید بن عقبه، که برخی این آیات را درباره او دانسته‌اند] وارد شد و اثرش در صورتش ماند و انگشت‌نما شد. (ابن عباس، مجمع‌البیان، ج 10، ص 503)

د. منظور این است که علامت آبروریزی‌ای در او قرار می‌دهیم که تا ابد این علامت در او بماند. (قتاده، به نقل مجمع‌البیان، ج 10، ص 503)

ه. منظور از علامت بر بینی، نهایت ذلت در ظاهر و قیافه‌اش است که در معرض دید هر کسی است و ظاهراً این مربوط به روز قیامت است. (المیزان، ج 19، ص 379)

و. منظور شبیه داغی است که بر حیوانات می‌نهند تا مشخص شوند و چه بسا ناظر به زمان رجعت باشد چنانکه در احادیث فراوانی حضرت علی (ع) را «صاحب داغ» نامیده‌اند و در رجعت ایشان بر پاره‌ای از دشمنان خدا داغ می‌نهند و آنان را نزد همه رسوا می‌کنند.

«شیخ طوسی» گویند: این آیات درباره ولید بن مغیره المخزومی نازل شده و نیز گویند: درباره اخنس بن شریق الثقفی نازل گردیده است چنان که از ابن عباس نقل شده است.

و ظاهراً منظور از علامت گذاری در بینی او این باشد که بی نهایت او را خوار می کنیم، و ذلتی نشاندار به او می دهیم، به طوری که هر کس او را ببیند با آن علامت او را بشناسد، چون بینی در قیافه و صورت انسان یکی از مظاهر عزت و ذلت است، هم می گوئیم فلانی باد به دماغش انداخته، و هم می گوئیم من دماغ فلانی را به خاک مالیدم، و یا دماغش را خرد کردم، و ظاهراً عمل علامت گذاری در دماغ آن شخص در قیامت واقع می شود نه در دنیا. هر چند که بعضی از مفسرین آن را حمل بر رسوایی در دنیا کرده، و برای توجیه این نظریه خود را به زحمت انداخته است. (مکارم شیرازی، تفسیر المیزان)

سنسمة به معنای علامت گذاشتن است. وَ سَمَّ النَّثِيءَ وَ سَمًّا یعنی او را علامت گذاری کرد و علامت را سِمَةً گویند [قلم: 16]. حتماً بر بینی او علامت و داغ ذلت می نهیم. رجوع شود به «خرطوم» [حجر: 75]. متوسم آن است که به علامت نگاه کند و از آن به چیز دیگری پی ببرد و تفرس کند یعنی در آنچه از اوضاع قوم لوط یاد شد درسها و عبرتهاست به اهل فراست و عاقلان. آنها که از چیزی به چیزی پی می برند در مجمع از امام صادق «علیه السلام» نقل شده «نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ...» البته مصداق واقعی و اولی متوسمون آنها علیهم السلام هستند. در کافی در این باره باری منعقد فرموده و در آن پنج حدیث نقل کرده است و ضمن یکی از آنها از امام باقر «علیه السلام» است که: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» أَتَقْوُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ...» این ماده فقط دوبار در قرآن آمده است. (قاموس قرآن، علی اکبر قریشی، 1412ق)

سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ "یعنی: به زودی بر بینی او داغ سیاهی خواهیم نهاد، بدین سان که قبل از وارد ساختنش به دوزخ، چهره اش را با آتش سیاه خواهیم کرد و بر بینیش داغ و علامتی خواهیم گذاشت و به او در دنیا نیز عار و ننگی را ملحق خواهیم کرد که هرگز از او جدایی نداشته و به آن داغ ننگین شناخته شود و همینطور هم شد زیرا در بدر بینیش را با شمشیر مجروح و نشاندار کردند که اثر آن مادامالعمر بر رویش باقی ماند. وسم: نهادن علامتی است بر چیزی تا به وسیله آن از دیگران متمایز گردد. ابنالعربی به این مناسبت میگوید: «نشانه گذاشتن بر چهره گنهکاران شیوه قدیمی مرسوم در میان مردم است تا بدانجا که روایت شده است: چون یهود سنگسار کردن زناکار را فرو گذاشتند، در عوض زدن و سیاه کردن رویش را جایگزین کردند، که این تحریف و وضع باطلی است.»

7- مغرم:

«مَغْرَمٌ» (توبه/ ۹۸؛ طور/ ۴۰؛ قلم/ ۴۶) مصدر میمی و به معنای «غرامت» و تاوان است. ... ماده «غرم» و مشتقات آن تنها همین ۶ بار در قرآن کریم به کار رفته است.

کسی که بی جهت مجبور به پرداخت خسارتی که خود مسببش نبوده شود - ضرر و خسارتی که انسان بدون اینکه جنایت و یا خیانتی مرتکب شده باشد، از مال خود بپردازد (کلمه غرم به معنی ضرر و خسارتی است که انسان بدون اینکه جنایت و یا خیانتی مرتکب شده باشد، از مال خود بپردازد در نتیجه کلمه مغرم به معنای چنین کسی خواهد بود و معنای عبارت "أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ مُنْقَلُونَ" این است که: نه، بلکه میپرسیم نکند تو از ایشان دستمزدی در مقابل تبلیغ رسالت مطالبه کرده ای، و ایشان برای تحمل این خسارتی که بدون جرم باید بپردازند به زحمت افتاده اند؟) (فرهنگ و ازگان قرآن، علی اکبر رستگار)

غرم (بر وزن قفل) ضرر مالی. در مجمع فرموده: غرم و مغرم نائیه است عارض به مال بی آنکه صاحبش خیانتی کرده باشد و اصل آن به معنی لزوم است. قول راغب نیز چنین است [توبه: 98].

«مغرم» چنانکه گفته شد مصدر میمی است به معنی غرامت یعنی بعضی از اعراب بادیه نشین انفاق خویش را غرامت می‌پندارند. ایضاً در آیه [طور:40]، [قلم:46]. یا از آنها مزدی برای رسالت می‌خواهی که از غرامت، سنگین و ناتوانند. غریم: به داین و مدیون هر دو اطلاق می‌شود چون هر يك در دادن و گرفتن ملازم همدیگرند، بعضی در وجه تسمیه گفته‌اند: داین ملازم مدیون است که حق خویش را بگیرد و دین ملازم مدیون است. ولی غارم به معنی قرضدار و مدیون می‌باشد [توبه:60]. که مراد از غارمین قرضدارانند. [فرقان:65]. غَرَام به معنی ثابت و لازم است در مجمع فرموده: غرام اشد عذاب است و آن عذاب لازم و شدید می‌باشد گویند: «فلان مغرم بالنساء» یعنی فلانی به زنان ملازم است و به مفارقت آنها صبر ندارد. معنی آیه چنین است: آنان که گویند: خدایا عذاب جهنم را از ما کنار کن که عذاب آن لازم و پیوسته است نظیر [مائده:37] (قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، 1412ق) «مَغْرَمٌ» از «غرامت» به معنای ضرری است که به انسان می‌رسد بدون اینکه جنایت یا خیانتی کرده باشد. (تفسیر نور، محسن قرائتی، 1383 ش، چاپ یازدهم)

ماده «غرم» در اصل دلالت می‌کند بر همراهی و ملازمت؛ «غرم» به معنای آن چیزی است که انسان ادای آن را برعهده می‌گیرد بدون اینکه خودش ضرر یا خسارتی به دیگران زده باشد و ظاهراً بر همین اساس است که برخی اصل این ماده را به معنای التزام و تعهد به ادای چیزی یا کاری دانسته‌اند که آن کار به خودی خود بر او واجب و لازم نبوده؛ و آن را معادل کلمه فارسی «تاوان» معرفی کرده‌اند.

«غریم» و «غارم» (الْغَارِمِينَ؛ توبه/60) به کسی می‌گویند که دین (بدهی) ای برعهده اوست و برخی در تفاوت «غرم» و «دین» گفته‌اند که به هر بدهکاری ای «غرم» نمی‌گویند، بلکه «غرم» در جایی است که شخص بدون اینکه خودش اقدامی انجام داده باشد (مثلاً قرض گرفته یا خسارتی به کسی زده باشد) مسئولیت پرداخت بدهی‌ای برعهده‌اش آمده، مانند جایی که شخصی ولی و سرپرست شخص دیگری است و یا به هر دلیلی ادای دین کس دیگری را برعهده می‌گیرد.

«غَرَامٌ» آن شدت و مصیبتی است که به انسان می‌رسد (إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا؛ فرقان/65) و در واقع، آن عذاب و شری است که دائماً همراه انسان باشد.

«مَغْرَمٌ» (توبه/98؛ طور/40؛ قلم/46) مصدر میمی و به معنای «غرامت» و تاوان است.

«اغرام» یعنی کسی را بدهکار (غرامت‌دار) کردن است و «مُغْرَمٌ» اسم مفعول آن می‌باشد (إِنَّا لَمُعْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ؛ واقعه/66). یعنی کسی که مالش را بدون اینکه عوضی دریافت کرده باشد از دست بدهد.

در مجمع البیان گفته: "مغرم" که همان "غرم" است به معنای خسارت مالی است، که بدون خیانت و تقصیری پیش آمد کند، و در اصل، به معنای لازم بودن است، و در آیه "إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا" بدرستی که عذاب آن لازم و حتمی بود" به این معنا است، و جمله "حب غرام" به جمله "محبتی غیر قابل زوال" معنا میشود، و "غریم" را، هم به طلبکار اطلاق میکنند، و هم به بدهکار، برای اینکه هر يك دیگری را لازم دارد، و اگر می‌گوئیم: "غرمته کذا" معنایش این است که من فلان مقدار از مال او را غرامت گرفته و او را به دادنش ملزم ساختم «طبرسی، مجمع البیان، ج ۵ ص ۶۲)

"إِنَّا لَمُعْرَمُونَ" مقصود اینان از اینکه گفتند «ما واقعا غرامت دیدگانیم!» چه بود؟

الف. ما همه مال و هزینه‌ای که کرده بودیم و وقتی که برای آن گذاشته بودیم از دست رفت و به هیچ محصولی دست نیافتیم. (طبرسی، مجمع البیان، ج 9، ص 338)

ب. چه‌بسا به این معنا باشد که با از دست رفتن روزی‌مان در شرف گرسنگی و هلاکت قرار گرفتیم. (تفسیر الصافی، ج 5، ص 127؛ مفاتیح الغیب، ج 29، ص 422)

ج. ما در عذابیم؛ حال یا به این معنا که:

ج. 1. دستمان از هرگونه بهره و منفعتی خالی است و دیگر نمی‌توانیم کشت و کاری انجام دهیم. (مجاهد، به نقل از مجمع البیان، ج 9، ص 338؛ مفاتیح الغیب، ج 29، ص 422)

ج. 2. در عذابی دائمی گرفتار آمده‌ایم. (مفاتیح الغیب، ج 29، ص 422)

د. چه‌بسا ناظر به اصل ماده «غرم» باشد که به معنای ملازمت و همراهی است؛ و می‌خواهند بگویند از این پس ما ملازم و همراه سختیوها و ناملایمات هستیم. (مجاهد، به نقل از مجمع البیان، ج 9، ص 338؛ تفسیر الصافی، ج 5، ص 127؛ مفاتیح الغیب، ج 29، ص 422)

ه. به ما چشم طمع دوخته‌اند. (مجاهد، به نقل از مجمع البیان، ج 9، ص 338)

و. ما بیچاره و درمانده محض شده‌ایم (قتاده، به نقل از مجمع البیان، ج 9، ص 338)

از امام رضا ع روایت شده است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ طَبَرِسْتَانَ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ قَالَ قَالَ مُعَاوِيَةُ وَ لَقِيتُ الطَّبْرِيَّ مُحَمَّدًا بَعْدَ ذَلِكَ فَأَخْبَرَنِي قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ع يَقُولُ:

الْمُعْرَمُ إِذَا تَدَيَّنَ أَوْ اسْتَدَانَ فِي حَقِّ - أَلَوْهُمُ مِنْ مُعَاوِيَةَ - أَجَلَ سَنَةٍ فَإِنْ اتَّسَعَ وَ إِلَّا قَضَى عَنْهُ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.

مغرم (بدهکاری که در بدهکار شدنش مقصر نبوده و توان ادای بدهی‌اش را ندارد) اگر در موردی دینی بر عهده گرفته و یا دینش را طلب کنند -تردید از راوی است- یک سال مهلت برایش تعیین می‌شود؛ اگر اوضاعش خوب شد [توانست بدهی‌اش را ادا کند] که هیچ؛ وگرنه بر عهده امام است که از بیت المال بدهی وی را ادا نماید. (الکافی، ج 1، ص 407)

8-حرد:

حرد: منع کردن. قصد کردن نیز گفته‌اند. (تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، ج 11، ص 286)

حَرَدٍ» به معنای بخل و منع دیگران است. «عَدَوًا عَلَحَرَدٍ» یعنی صاحبان باغ به قصد محروم کردن فقرا حرکت کردند. (تفسیر نور، محسن قرائتی، 1383 ش، چاپ یازدهم).

(حرد) (بر وزن سرد) به معنی ممانعت توأم با شدت و غضب است، آری آنها از تمنا و انتظار مستمندان عصبانی بودند، و تصمیم داشتند با کمال قدرت از آنها جلوگیری کنند (و لذا این تعبیر در مورد سالهائی که باران قطع می‌شود، یا شتری که شیر آن نیز قطع شده بکار می‌رود).

اکنون ببینیم سرانجام کار آنها به کجا انجامید: (طباطبایی، تفسیر المیزان)

ماده «حرد» در اصل بر سه معنای مختلف دلالت دارد: «قصد»، «غضب» و «رویگردان شدن» (تنحی) (معجم المقاییس اللغة، ج 2، ص 51؛ مجمع البیان، ج 10، ص 505) و در این آیه ظاهراً به معنای «قصد» می‌باشد یعنی همان قصد منع کردن نیازمندان (همان؛ و نیز: مجمع البیان، ج 10، ص 506؛

البحر المحيط، ج 10، ص 243) برخی معتقدند که دو معنای اول با هم در این ماده لحاظ شده و در واقع به معنای منع کردنی است که همراه با شدت و غلظت باشد (مفردات ألفاظ القرآن، ص 227) برخی هم بر این باورند که معنای اصلی آن «رویگردان شدن» (تنحی) همراه با شدت و حدت است و در این آیه هم به همین معنا به کار رفته است؛ یعنی صبح کردند در حالی که قصدشان این بود که از نیازمندان رویگردان شوند و اگر به آنها مواجه شدند با شدت و حدت آنها را کنار بزنند. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج 2، ص 190)

ماده «حرد» تنها همین یکبار در قرآن کریم آمده است.

«عَدُّوا عَلٰی حَزْدٍ قَادِرِينَ» «قادرین» حال برای فعل «غدوا» می‌باشد (صبح کردند در حالی که توانا بودند [یا: خود را توانا می‌دیدند])؛ اما «علی حرد» را به لحاظ نحوی، هم می‌توان متعلق به فعل «غدوا» دانست (با قصد منع نیازمندان صبح کردند) و هم متعلق به «قادرین» (بر منع نیازمندان توانا بودند [یا: خود را توانا می‌دیدند])

«وَّ عَدُّوا عَلٰی حَزْدٍ قَادِرِينَ»

مراد از «علی حرد»، و به تبع آن، مراد از کل آیه چیست؟

الف. «قصد منع فقرا»، یعنی با قصد اینکه نیازمندان را از رسیدن به محصولات منع کنند صبح کردند و با خود گمان می‌کردند که توانایی دارند که آنها را منع کنند و خودشان تمام محصولات را بردارند. (طبرسی، مجمع البیان، ج 10، ص 506؛ المیزان، ج 19، ص 374)

ب. به همان معنای «قصد منع فقرا» است اما منظور از آیه این است که آنها قصد داشتند فقرا را منع کنند و خودشان تمام محصول را بردارند، اما صبح کردند در حالی که فقط بر منع فقرا توانایی داشتند. (کنز الدقائق، ج 13، ص 387)

ج. به همان معنای «قصد منع فقرا» است اما منظور از آیه این است که صبح کردند در حالی که تنها بر منع فقرا توانایی داشتند به جایی اینکه بر بهرمند کردن فقرا توانایی داشته باشند (کنز الدقائق، ج 13، ص 387)

(در این دو حالت «ب» و «ج»، ظاهراً نکته‌اش در این است که با توجه به تقدم «علی حرد» بر «قادرین»، این را به عنوان دلالت بر حصر مورد توجه قرار داده است)

د. «با جدّ و جهدی که در کارشان داشتند»؛ یعنی با جد و جهدی که در کارشان داشتند صبح کردند و خود را بر کارشان توانا می‌دیدند (مجاهد، قتاده و ابوالعالیه، به نقل مجمع البیان، ج 10، ص 506)

ه. «بر جدیت در منع» (تا حدودی شبیه معنای الف) (ابوعبیده، به نقل مجمع البیان، ج 10، ص 506)

و. «با غیظ و غضب نسبت به فقرا» (سفیان، به نقل مجمع البیان، ج 10، ص 506)

ز. «با غیظ و غضب نسبت به همدیگر» یعنی صبح کردند در حالی که - با توجه به اینکه باغشان سوخته بود- تنها بر غیظ و غضب نسبت به خودشان توانایی داشتند (سفیان و سدی، به نقل البحر المحيط، ج 10، ص 243) یعنی مضمونی شبیه آیه 30 همین سوره که می‌فرماید: همدیگر را ملامت می‌کردند. (کنز الدقائق، ج 13، ص 387)

ح. «حرد» به معنای «قصد» است اما نه قصد منع، بلکه قصد چیدن میوه‌ها در صبحدم؛ یعنی صبح کردند در حالی که فکر می‌کردند بر قصد چیدن میوه‌ها در صبحدم - که قبلاً با هم توافق کرده بودند- توانایی دارند. (ابومسلم، به نقل مجمع البیان، ج10، ص506) به تعبیر دیگر، صبح کردند در حالی که به سرعت قصد باغشان را کردند با گمان اینکه توانایی بر چیدن میوه‌ها را دارند (ابن عباس، به نقل البحر المحیط، ج10، ص243)

ط. «حرد» به معنای «رویگردان شدن همراه با شدت و حدت» است؛ یعنی صبح کردند با این قصد که از نیازمندان رویگردان شوند و با آنها خشونت به خرج دهند در حالی که توانا بودند که در حق آنها خوبی کنند. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج2، ص190) (بر این اساس که «علی حرد» متعلق به «غدوا» است و ربطی به «قادرین» ندارد.)

«حرد» به معنای «قصد» است اما نه قصد منع، بلکه قصد چیدن میوه‌ها در صبحدم؛ یعنی صبح کردند در حالی که فکر می‌کردند بر قصد چیدن میوه‌ها در صبحدم - که قبلاً با هم توافق کرده بودند- توانایی دارند. (ابومسلم، به نقل مجمع البیان، ج10، ص506) به تعبیر دیگر، صبح کردند در حالی که به سرعت قصد باغشان را کردند با گمان اینکه توانایی بر چیدن میوه‌ها را دارند (ابن عباس، به نقل البحر المحیط، ج10، ص243)

قوال دیگری هم مطرح شده که هیچ دلیلی بر آنها وجود ندارد مانند اینکه برخی گفته‌اند «علی حرد» یعنی «علی انفراد» یعنی تنهایی و بدون اینکه مسکینی همراهیشان کند صبح به راه افتادند؛ یا اینکه از هری گفته «حرد» اسم روستا، و سدی گفته که اسم باغشان بوده است؛ یعنی صبح به سراغ روستا (یا باغشان) رفتند در حالی که خود را توانا میدیدند؛ یا اینکه «قادرین» از «قدر» به معنای «تنگ گرفتن» باشد (شبیبه آیه وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ) یعنی در حالی که بر مسکینان تنگ گرفته بودند. (به نقل البحر المحیط، ج10، ص243)

9- عرا:

الْعَرَاءُ: بیابان برهوت. صحرای خالی از گیاه و درخت.

درباره یکی بودن یا تفاوت ماده «عرو» و «عری» بین اهل لغت اختلاف است؛ اغلب اینها را جداگانه بحث نکرده اند (مفردات ألفاظ القرآن، ص563) هرچند برخی از همین افراد گفته اند این ماده (که فرقی نمیکند حرف عله اش و او باشد یا لام) در اصل خود بر دو معنای کاملاً متقابل دلالت دارد: یکی به معنای ثبات و همراهی و همپوشانی، و دیگری به معنای مفارقت و خالی بودن چیزی از چیز دیگر (ابن فارس، معجم المقاییس اللغة، ج4، ص295)

اما برخی از ابتدا بین این دو تفاوت گذاشته (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج8، ص103-104) و گفته اند «عرو» در اصل به معنای وصول نافذ (که رسیدن و همراهی شدید را دربردارد) می باشد و «عروة» به معنای ریسمان (فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى؛ بقره/256، لقمان/22) نیز از همین باب است از این جهت که با آن به مقصود میتوان رسید و نیز تعبیر «إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ؛ هود/54) از ماده «عرو» است؛

ولی «عری» به معنای فاقد پوشش (=برهنه) بودن است چنانکه به فرد برهنه «عاری» گویند و به زمینی که از هر پوششی (اعم از گیاه یا ساختمان، که شخص را در برابر نور و گرما و سرما حفظ کند) تهی باشد «العراء» (صافات/145 و قلم/49) گفته میشود (مجمع البیان، ج8، ص715) و فعل

آن «عری یعی» است (أَلَا تَجُوعُ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى، طه/118). اگر بین این دو ماده تمایز بگذاریم باید گفت از هر یک از این دو ماده، دو کلمه (العَرَاءُ وَ تَعْرَى) و (العُرْوَةُ وَ اعْتَرَاكَ) در قرآن آمده؛ و جمعا از هر ماده‌های 3 بار در قرآن کریم به کار رفته است.

البته نظر برخی از اهل لغت آن است که «العَرَاءُ» (بدون همزه) به معنای مطلق «ناحیه» است [اما در قرائت کسی این چنین قرائت نکرده است]؛ و بر همین اساس «اعتراه» را به معنای «ناحیه و سمت او را قصد کردن» دانسته‌اند و گفته‌اند (إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ؛ هود/54) هم از همین باب است و «عروة» هم ه معنای چیزی است که از «عرا» (= ناحیه) آن آویزان شوند و تعبیر «العُرْوَةُ الْوُثْقَى» تعبیر تمثیلی است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص 563)

تویخ، ملامت و آوارگی در بیابانهای خشک، تنها کيفر يك بی صبری است. «لُنْبِدُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَدْمُومٌ» (محسن قرائتی، تفسیر نور، 1383 ش، چاپ یازدهم)

10- ترهقهم:

ترهق از رهق: پوشاندن. رسیدن. راغب پوشاندن از روی قهر گفته است (سید علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج 11، ص 293)

تَرَهَّقُهُمْ» از مادّه «رهق» (بر وزن شفق) به معنای پوشانیدن و فراگرفتن است و یا به معنای پوشاندن اجباری است.

ترهق: آنان را فرا می گیرد (رهق به معنای احاطه و تسلط یافتن به زور است، و ارهاق به معنای تکلیف کردن است) (فرهنگ واژگان قرآن، علی اکبر رستگار)

ذَلَّتْ قِيَامَتِ فَرَاغِيرِ اسْت. تَرَهَّقُهُمْ ذَلَّةً: کسی که خشوع انتخابی در برابر خدا را نپذیرد، در آن روز خشوع و ذلت اجباری را خواهد پذیرفت. (خاشعَةً ... تَرَهَّقُهُمْ ذَلَّةً) (تفسیر نور، محسن قرائتی، 1383 ش، چاپ یازدهم)

«رهق» در لغت به معنای نزدیک شدن به شیء است، به گونه های که قابل گرفتن باشد، همچنین به معنای فراگرفتن آمده است. رهق در هیئت باب افعال به معنای شتاب کردن و تکلیف کردن، سخت گرفتن و تأخیر انداختن است. رَهَقَ - به فتح - به معنای ارتکاب محرمات است. (احمد قیومی، مصباح المنیر؛ ج 1 و 2، ص 242) راغب معتقد است «رَهَقَةُ الامر» به معنای پوشاندن و فراگرفتن با قهر و غلبه است و زمانی که گفته میشود «ارَهَقْتُ الصلاة» یعنی به قدری وقت نماز را تأخیر انداختم که وقت نماز دیگر داخل شد. (حسین راغب اصفهانی؛ مفردات الفاظ القرآن؛ ص 367) ابن فارس مینویسد: معنای اصلی رَهَقَ فراگرفتن، شتاب و تأخیر است و رَهَقَ - به فتح - به معنای عجله و ستم است. (ابن فارس؛ معجم مقاییس اللغة؛ ج 2، ص 451) کلمه رهق در قرآن کریم در چهار معنا به کار رفته است.

کاربردهای رهق در قرآن کریم:

1. فراگرفتن و پوشاندن

قرآن درباره مجازات کافران به هنگام خارج شدن از قبرها میفرماید: «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرَهَّقُوهُمْ ذَلَّةً ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ»: (معارج، 44) چشمهایشان از وحشت به زیر افتاده و ذلت و خواری آنان را فراگرفته است. این همان روزی است که به آنها وعده داده میشد. در کلام دیگر الهی آمده است: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَالَّذِينَ

كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءَ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرَهُمْ ذُلًّا مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مَظْلَمًا:» (یونس، 26-27) کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و افزون بر آن دارند و سیاهی و ذلت، چهره هایشان را نمیپوشاند. آنان اهل بهشت اند و جاودانه در آن خواهند ماند؛ اما کسانی که مرتکب گناهان شدند، جزای بدی به مقدار آن دارند و ذلت و خواری چهره ی آنان را می پوشاند و هیچ چیز نمی تواند آنان را از [مجازات] خدا نگه دارد. گویا با پاره هایی از شب تاریک صورت آنان پوشیده شده است.

کلمه‌ی ترهق و یرهق به قرینه «أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ» به معنای فراگرفتن و پوشاندن است؛ افزون بر آنکه از میان معانی مختلف لغوی رهق، مناسب ترین معنا با سیاق آیه همین معنا است، چنان که مفسران نیز آن را به غشیان و فراگرفتن تفسیر کرده اند. (محمود زمخشری؛ الکشاف؛ ج 2 ص 342. سیدمحمدحسین طباطبایی؛ المیزان؛ ج 9، ص 43) به همین معناست، رهق در آیه ای که به داستان حضرت خضر و کشته شدن آن نوجوان می پردازد: «وَأَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا:» (کهف، 80) و اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند و بیم داشتیم که طغیان و کفر را بر آنان فراگیر سازد و بیوشاند.

2. ارتکاب محرمات

یکی از معانی رَهَق - به فتحها - چنان که از فیومی نقل شد، ارتکاب محرمات است. مفسران نیز همین معنا را در این آیه ذکر کرده اند: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا.» (جن، 6) مؤلف کشف مینویسد: «الرهق غشيان المحارم». وی در ادامه آورده است: پناه بردن انسان ها بدینگونه بوده است که هنگامی که یکی از اعراب شبانه به بیابانی مخوف وارد میشد میگفت به رئیس این وادی از شر سفیهان آن پناه میبرم. جنیان هنگامی که آن را می شنیدند، دچار استکبار می شدند و می گفتند بر جن و انس سیادت و بزرگی یافتیم. این احتمال نیز وجود دارد که مقصود از فاعل «زادهم» جنیان باشند که بر گمراهی و ضلالت انسان ها می افزودند. (کهف، 80) شبّر در تفسیرش رهق را به طغیان و گناه تفسیر کرده است. (سید عبدالله شبّر؛ الجوهر الثمین؛ ج 6، ص 295) گفتنی است برای رهق معانی دیگری نیز همانند بدی، ذلت و ضعف ترس ذکر شده است که شاهد و قرینه ای ندارد.

3. تکلیف

قرآن کریم در داستان حضرت موسی و خضر می فرماید: «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرًا:» (کهف، 72-73) [خضر] گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمیتوانی با من شکیبایی کنی. [موسی] گفت: مرا به سبب فراموشکاریام مؤاخذه مکن. ارهاق در لغت به معنای تکلیف و سخت گرفتن آمده است. فیومی و ازهری ارهاق را به همین معنا دانسته، آن را از افعالی میدانند که به دو مفعول متعدی میشود. (محمد ازهری؛ تهذیب اللغة؛ ج 5، ص 398. احمد فیومی؛ المصباح المنیر؛ ج 1 و 2، ص 242) در نتیجه معنای آیه این است که بر من تکلیف سخت و مشقت آور در پیروی و مصاحبت با خود قرار مده، چنان که سخن برخی از مفسران همانند طبرسی است. (فضل بن حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج 5 و 6، ص 747) و علامه طباطبایی نیز میتواند مؤید این تفسیر باشد. (سیدمحمدحسین طباطبایی؛ المیزان؛ ج 13، ص 344)

از آیاتی که می توان ارهاق را در آن به معنای تکلیف کردن دانست، این کلام الهی است که درباره ولید بن مغیره می فرماید: «كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأَرْهَقُهُ صَعُودًا.» (مدثر، 16-17) «صعود»

کوهي است که به سختي ميتوان بر بالاي آن رفت و «ارهقه» به معنای تکلیف و تحمیل است. در روایتی از پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: «يَكَلِّفُ ان يَصْعَدَ عَقَبَةَ فِي النَّارِ»: به او تکلیف میشود که از عقبهای در آتش بالا رود. (جلال الدین سیوطی؛ الدر المنثور؛ ج 8، ص 331) بر این اساس معنای این عبارت چنین است: او را مکلف به بالا رفتن پر مشقت از عقبهای میکنم. این تعبیر میتواند تمثیل برای فرد گرفتار در عذاب سخت و طاقت فرسا باشد. (محمود زمخشری؛ الکشاف؛ ج 4، ص 648) میتوان آن را بیانگر حالت واقعی ولید در جهنم دانست، چنان که در برخی از روایات صعود به کوهی در جهنم تفسیر شده است. (جلال الدین سیوطی؛ الدر المنثور؛ ج 8 ص 331) در نتیجه معنای لغوی ارهاق و حدیث نبوی و کلمه ی صعود میتوانند قرینه باشند که ارهاق به معنای تکلیف و تحمیل است. گفتنی است برخی مفسران در هر یک از دو آیه، ارهاق را به معنای غشیان، فراگرفتن و پوشاندن دانسته اند. (محمد زمخشری؛ الکشاف؛ ج 4، ص 648).

4. ظلم و ستم

یکی از معنای رَهَق ظلم و ستم است. خلیل و ابن فارس مینویسند: رَهَق به معنای ستم است و به همین معناست کلام الهی که میفرماید: «فَمَنْ يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا»: (جن، 13) هر که به پروردگارش ایمان بیاورد، از نقصان و از ظلم نمی ترسد. طبرسی مینویسد: «رَهَقًا اي لحاق ظلم و غشیان مکروه... و الرَّهَقُ العدوان»: رَهَق به معنای ستم و گرفتار شدن به ناخوشی و نیز به معنای تجاوز است. (فضل بن حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج 9 و 10، ص 559) فخر رازی نیز رَهَق را به ظلم تفسیر کرده است. (محمد فخر رازی؛ التفسیر الکبیر؛ ج 30، ص 141)

نتیجه گیری:

فهم معنای ظاهری قرآن همانند هر کلام عربی دیگری، نیازمند شناختی کامل از لغات عربی است از این روی می باید هرچه بیشتر کلام الهی را بیاموزیم. ائمه بزرگوار ما نیز به یاد گیری این زبان تاکید ویژه ای داشته اند. در این نوشتار نیز سعی بر آن است واژه های غریب سوره ی مبارکه ی قلم مورد بررسی قرار گیرد تا مورد فهم همگان قرار گرفته باشد.

در این نوشتار ابتدا معنای لغوی و سپس ساختار الفاظ و مفهوم آن از منابع اصلی لغوی و ادبی مورد بررسی قرار گرفته و بعضاً به مواردی از ترجمه آیات نیز اشاره شده است.

منابع:

- 1- قرآن کریم (ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم، دارالقرآن کریم، چاپ دوم، 1373 ش.)
- 2- رستگار، علی اکبر، فرهنگ واژگان قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ششم، 1412 ش
- 3- قرشی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج 11،
- 4- قرایتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، 1383 ش، چاپ یازدهم
- 5- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق، داودی، صفوان عدنان، دمشق، بیروت، دارالقلم، الدار الشامیه، چاپ اول، 1412 ق.
- 6- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق، مصحح، موسوی جزائری، سید طیب، ج 2، ص 380، قم، دارالکتاب، چاپ سوم، 1404 ق.
- 7- المفردات فی غریب القرآن
- 8- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه، بلاغی، محمد جواد، ج 10، ص 502، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، 1372 ش؛
- 9- فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج 30، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، 1420 ق
- 10- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، 1372 ش، تهران: انتشارات ناصر خسرو جلد 6
- 11- ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، ج 29، بیروت، مؤسسه التاریخ، چاپ اول، بی تا.
- 12- آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق، عطیه، علی عبدالباری، ج 15، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، چاپ اول، 1415 ق.
- 13- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، 1417 ق.
- 14- مدرسی، سید محمدتقی، تفسیر هدایت، گروه مترجمان، ج 16، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1377 ش.
- 15- الامالی (للسدوق)، ص 486؛ المحاسن، ج 1
- 16- الکافی، ج 1
- 17- احمد قیومی، مصباح المنیر؛ ج 1 و 2
- 18- راغب اصفهانی؛ حسن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ترجمه: مصفی رحیمی نیا، نشر سبحان، تهران، 1385 ش، چاپ دوم 1388 ش
- 19- ابن فارس؛ معجم مقاییس اللغة؛ ج 2، پیشین

- 20- محمود زمخشري؛ الكشاف؛ ج 2 ص 342. سيد محمد حسين طباطبائي؛ الميزان؛ ج 9
- 21- سيد عبدالله شبر؛ الجوهر الثمين؛ ج 6
- 22- محمد از هري؛ تهذيب اللغة؛ ج 5، ص 398. احمد فيومي؛ المصباح المنير؛ ج 1 و 2
- 23- قرشي، على اكبر، قاموس قرآن، محقق ندارد، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ ششم، 1412ق.
- 24- سيوطي، جلال الدين؛ الدر المنثور؛ قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، چاپ اول (1404ق)
- 26- محمود زمخشري؛ الكشاف؛ ج 4
- 29- فخر الدين رازي، محمد بن عمر؛ التفسير الكبير؛ چاپ سوم: 1420ق، بيروت: دار احيا التراث العربي،
- 30- كوثيري، عباس؛ (1394)، فرهنگنامه تحليلي وجوه و نظائر در قرآن (جلد دوم)، قم: دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، معاونت پژوهشي، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي، چاپ اول.
- 31- التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج 8
- 32- مفردات ألفاظ القرآن
- 33- معانى القرآن (فراء)، ج 3، ص 173؛ النهاية، ج 2
- 34 - عكرمه، مجمع البيان، ج 10
- 35-- شعبي، مجمع البيان، ج 10
- 36- سعيد بن جبیر، مجمع البيان، ج 10
- 37- مجاهد، الدر المنثور، ج 6
- 38- ابن عباس، الدر المنثور، ج 6
- 39- راغب اصفهانی، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، تحقيق
- 40- كتاب العين، ج 4
- 41- أساس البلاغة
- 42- المحاسن، ج 1
- 43- تفسير انوار القرآن - نوشته: عبدالرؤوف مخلص
- 44- سفيان و سدي، به نقل البحر المحيط، ج 10
- 45- كنز الدقائق، بيروت، موسسه الرسول، چاپ پنجم، نشر 1405ق، ج 13
- 46- دهخدا، على اكبر، فرهنگ متوسط دهخدا، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول، 1385ش.

47- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه: سیدمحمدباقر همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، 1374 ش.

48- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، 1374 ش

49- فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، ج ۳۰، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق

50- فرهنگ ابجدی؛ و فرهنگ معاصر عربی فارسی

51- آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، چاپ اول، ۱۴۱۵

52- محمد ازهری؛ تهذیب اللغة

53- سید عبدالله شبر؛ الجوهر الثمین